

یازده مانع پیش پای تولید علم در ایران

نویسنده: علی اکبر صادقی رشاد

منبع: روزنامه ایران ۸۵/۳/۲

میان اصحاب فکر در ایران اکنون دغدغه ای مبارک ظاهر شده است که بر مبنای آن فرایند تولید علم در کشور ضرورت یافته است. برای این مقصود، کانون ها و محافلی نیز تدارک دیده شده است که «دبیرخانه هیأت حمایت از کرسی های نظریه پردازی، نقد و مناظره» یکی از آنهاست.

مطلب حاضر که به نقل از پایگاه اطلاع رسانی این مرکز منتشر می شود می کوشد پاره ای موانع در مسیر تولید علم در ایران را شرح دهد.

تعیین دقیق و درست موانع تولید علم در کشور ما ضرورتی اکید دارد. چرا که هرگونه تحرکی در عرصه تولید دانش پیشاپیش مستلزم شناخت درست موانع تولید علم است. به این جهت لازم است ابتدا یک تعریف و تقسیم راجع به موانع تولید علم و نظریه پردازی در قلمرو خصوصاً علوم انسانی و احیاناً عام تر عرضه شود و سپس به بعضی از موانع از باب نمونه اشاره گردد.

مراد از موانع، هرگونه عامل سلبی و ایجابی است که سبب رکود و فتور در نوآوری علمی است؛ از باب تسامح به عدم مقتضی نیز مانع اطلاق می کنیم. موانع نوآوری و تولید علم به جهات گوناگونی قابل تقسیم و طبقه بندی است، من در تحقیقی که از سال گذشته تحت عنوان «موانع نوفهمی و نظریه پردازی دینی» در دست دارم، موانع را به ده جهت تقسیم کردم؛ از جمله، تقسیم به

انفسی و درونی؛ یعنی عامل های سلبی که از خصائل و خصائص محققین برمی خیزد، از وضعیت معرفتی و روحی و خلقی محققین برخاسته است و در مقابل آن، آفاقی و برونی؛ یعنی موانعی که به محقق مربوط نمی شود، به شرایط اجتماعی، سیستم مدیریتی، ساختار و سیاست ها بازمیگردد. تقسیم دیگر همانطور که از تعریف برآمد، موانع سلبی و ایجابی است؛ وجود مانع یا فقد

مقتضی. تقسیم سوم، به موانع سببی و مسببی و موانعی که نقش عینی و شأن معلولی دارند و احیاناً تقسیم موانع، به نحو ماهوی به موانع فرهنگی، مدیریتی و اخلاقی و امثال اینها. طبعاً این تقسیمات، ما را در تعریف و تجزیه موانع و مطالعه دقیق راهکارهای هر یک از آن ها یاری خواهد نمود. بخشی از موانع که تأثیر عمده ای را در رکود علمی و زوال تولید علم و از بین بردن نشاط

علمی در یک جامعه خواهد گذاشت موانع فرهنگی است؛ موانع فرهنگی را من اینگونه تعریف می کنم: «عوامل سلبی یا ایجابی که به صورت عرف و یا عادات ملی یا سلیقه و علایق صنفی که به شبه طبیعت ثانوی یا قاعده نقض ناپذیر درآمده تعبیر شده

و در برابر پیدایش و گسترش علوم و نظرات ایجاد مقاومت می کند.» از جمله موانع فرهنگی، گسست تاریخی است که ما به آن مبتلا شده ایم؛ یعنی ما هویت علمی خود را گم کرده ایم؛ از گذشته علمی خود بریده ایم، به خصوص در دانشگاه ها شما اگر مراجعه کنید مشاهده خواهید کرد که صاحب نظران و صاحبان آثار علمی در حوزه علوم انسانی متأسفانه از سوابق علمی کشور و این جامعه و امت بی اطلاع هستند، آنچه در خیال دارند و فراچنگ دارند همه معلومات و مطالب و محفوظاتی است که از دیگران اخذ کرده اند، و نسبت به مفاهیم و معارف عمیق و دقیق و خودی با ریشه تاریخی بسیار طولانی غافل و احیاناً جاهل هستند. به همین جهت با بعضی نظریه ها و معارف و یا بعضی از مکاتب و مناظر که مواجه می شوند با تعجب و شگفتی برخورد می کنند که عجب چنین چیزی را در گذشته کسانی گفته بودند. در دیگر حوزه ها هم حتی تصور می کنم این حرف صادق است یعنی اینکه ما کلاً و مطلقاً تربیت سنتی و فلسفی را کنار گذاشته ایم و این معلوم نیست که کار دقیق و درستی باشد. ایران پیش کسوت تاریخی علوم انسانی در جهان است و ذخایر عمیق، غنی، دقیق و قوی می که ما در متون کهنمان داریم، سرمایه های عظیمی است که مغفول مانده است. یادم هست که مرحوم علامه جعفری (رض) مکرر می گفت که تمام آرا و نظریه های علوم انسانی در ادبیات فارسی نهفته است و اگر جمعی باشند که با من کار کنند من حاضرم همه این نظریه ها را از همین ادبیات فارسی و از خلال اشعار بیرون بکشم و همین اواخر قبل از ارتحال ایشان که خدمتشان رفته بودم با عصبانیت گفت: «من هرچه می گویم هیچکس گوش نمی کند ما همه اینهایی را که دیگران می گویند در همین ادبیات خودمان نهفته داریم.» به ایشان عرض کردم که ما هم یک جمعی را ساماندهی می کنیم که با تخصص های متنوع خدمت شما باشند و شروع کنیم ادبیات را با این نگاه مطالعه کنیم. ما هم با بعضی از دوستان صحبت کردیم که متأسفانه ایشان ارتحال یافتند و این فرصت از دست رفت. در منابع تفسیری قرآن، معارف بسیاری نهفته است. بسیاری از افکار، دیدگاه ها، نظریه ها که گاه نو انگاشته می شوند را مفسران ما از آیات استخراج و تبیین کرده اند ولی با نگاه علمی امروز از باب استقراء، این دیدگاه ها و نظریه ها، و تنقیح و ارائه دقیق و به زبان علمی و خصوصاً به زبان زمان، به این معارف و ذخایر نگاه نمی شود، در نتیجه علوم در معارف و متون ما که می تواند بسیار امروز برای ما کارساز باشد، خفته و نهفته است. بعد گاه کسانی از مسؤولین مراجعه می کنند که چه کنیم درحالی که ذخیره و خزانه پر است اما مراجعه نمی شود.

فقدان طلب و تقاضا مانع فرهنگی دیگر است، کدام مسؤول تصمیم گیر در این کشور پیش از اینکه بخواهد تصمیم بگیرد به یک متخصص علوم انسانی در حوزه مرتبط مراجعه می کند؟ وزارت مسکن ما کی به یک جمع اهل نظر در حوزه علوم انسانی خصوصاً کسانی که در این حوزه با نگاه دینی صاحب نظر هستند، مراجعه می کند که معماری و شهرسازی و باغ آرایی ما بر چه

اساس و چگونه باشد؛ و در حوزه اقتصاد ما چه میزان متولیان امور ما، وزارت اقتصاد و دارایی، سیستم بانکی و دستگاه های تصمیم گیر و مجری حوزه اقتصاد و تجارت و بازرگانی ما، به اهل نظر مراجعه می کنند و چقدر خودشان اهل نظر هستند؟ کافی است شما به فهرست کسانی که تولید امور را در حوزه های علمی و البته غیرانسانی دارا هستند، مراجعه کنید و تخصص های آنها را با مسؤولیتشان بسنجید. از آغاز پیروزی انقلاب، البته سال های اول را قبول داریم که شرایط خاصی بوده، اسامی دیپلمات های ما که به عنوان سفیر به کشورها رفتند را فهرست کنید و تحصیلات آنها را ببینید، که چقدر با تخصصی که باید داشته باشند ارتباط دارد و تا چه اندازه به علوم سیاسی و اسلامی آشنایی دارند؛ پزشک است، می شود وزیر، مهندس است می شود سفیر و به همین ترتیب. همه اینها جایگاه خودشان را دارند اما در امر مدیریت و مناسبات و تنظیم روابط و مسائل اجتماعی و سیاسی در این حوزه ها، به متخصص در حوزه علوم انسانی نیاز داریم، اما چنین نیست.

تصمیم گیری هایی که انجام می شود و متأسفانه تحقق پیدا می کند، اگر با مبادی نظری و معقول ما سنجیده شود مشاهده می شود که تفاوت چقدر زیاد است. نظام بانکی ما چگونه عمل می کند؟ براساس قانونی که در کوران انقلاب و در آغاز تصدی امر جامعه و حکومت و سیاست به عنوان یک کار مقطعی و مبتنی بر احکام اضطراری و ثانوی تنظیم شده، قانون بانکداری بدون ربا؟ این در یک مقطعی بوده که ما استنباط نمی کردیم، چون حکم و کل را کسی از ما سؤال نمی کرد، و مسؤولیت نظام بانکی با ما نبود، فقیه ما مطالعه و آگاهی نداشت و افتاء نکرده بود. در یک موقعی این کار شده بود، هنوز هم این سیستم دارد انجام می شود و اجرا هم ناقص است و عملاً خیلی از مردم ربا می خورند، آیا نمی توانستیم در این ۲۷ سال یک سیستم و مدل بانکداری اسلامی طراحی کنیم که مبتنی بر مبانی خودمان باشد و براساس منطق اجتهاد استنباط شده باشد، و مطابق با فقه زنده و فعال و کارساز و اداره کننده باشد؟ می توانستیم؛ البته در اینجا من لازم می دانم که از فقیهان هم گله کنم ولی بیشتر از مدیران چون به فقیهان اصلاً مراجعه نمی شود. ما فقیه نیستیم، ولی در مقام اجرا مشکلات سیستم های بانکی را گفتیم و هم مدل و الگوی بدیل پیشنهاد دادیم، یک نفر از عناصر بانکی که مطلع هستند که این تحقیقات هم انجام شده و محققان این تحقیقات را هم می شناسند، مراجعه نکرده که شما چه می گوئید؟ و چگونه می شود این مدل بانکداری اسلامی را پیاده کرد؟

سومین مانع، خودباختگی و غیرپرستی و شیفتگی نسبت به نظریه ها و دیدگاه های غیرخودی است که به یک بیماری و آسیب و یک مانع فرهنگی درونی تبدیل شده و هرآنچه را که از بیرون فرامی رسد علمی و هر تحقیقی که ارجاع به متون غیرفارسی و احیاناً غیرعربی داشته باشد علمی می پنداریم. شما بهترین مطلب را ارائه کرده باشید اما ارجاع انگلیسی نداشته باشد علمی نیست و این یک آفت و مشکل است. یعنی اینکه اگر خود شما تولید کردید ارزش ندارد اما اگر تولیدات دیگران را وام گرفتید و عرضه

کردید این کار ارزش دارد و علمی است. چهارمین آسیب دیدگی، عنصر اعتماد به نفس در افق ملی، و همچنین در همه افراد جامعه است. پنجمین مانع، اسطوره شدن نوابغ و این توهم که فقط نابغه نوآور است؛ که این چنین نیست. همه نابغه اند و باید نبوغ آنها کشف شود. ما دو شخصیت بزرگ متفکر و مقلد علم در عصر خودمان داریم، شهید صدر و شهید مطهری، شهید صدر نابغه است اما به نظر من شهید مطهری نابغه نیست اما تولید شهید مطهری بیش از شهید صدر است. شهید صدر به استناد نبوغش متفاوت حرف می زند، اما شهید مطهری غنی تر حرف می زد. لهذا این تصور که حتماً کسی باید نابغه باشد تا تولید علم کند مانع بزرگی است و پیشاپیش افراد را از کار بازمی دارد. ششمین مانع، حجاب معاصرت است تا کسی زنده است به او توجه نمی شود، چون معاصر است. برای فردی که از دنیا رفت بنیاد تأسیس می کنیم و هرچه با او فاصله می گیریم تازه می فهمیم که چه کسی است. هفتمین مانع، سنت زدگی، کهنه گرایی و میراث پرستی است؛ ضمن اینکه من بشدت ملتزم هستم به میراث علمی خودی؛ اما افراط در آن هم مانع است. هرآنچه داریم مقدس نیست. هشتمین مانع، شخصیت زدگی و پیرپرستی است؛ جوان ها گاهی حرف های دقیق تری می گویند؛ گاهی بعضی جوان ها حرف دارند، باید حرف های آنها را شنید. فقر جرأت و خود سانسوری که به اختناق سفید تعبیر می کنم. نهمین مانع، فقر سنت نقد و تضارب آرا است؛ و دهمین مانع سیاست زدگی است؛ هرچه می گوئید به یک جناح گره می خورد بعد می گویند این دارد نظریه را تئوریزه می کند که این بزرگ ترین مانع است. مانع یازدهم، فرو بردن رسم تکریم و روح قدرشناسی از صاحب نظر است که متأسفانه به اندازه یک فوتبالیست هم یک مبتکر قدر و منزلت ندارد. فقدان عرف تعلّم و تبادل علمی و کار گروهی در تحقیق که من گاهی مثال زده ام که دو بزرگ در یک شهر چند ده سال زندگی می کنند و هیچ گاه بین این دو بزرگ یک نشست علمی صورت نمی گیرد و اگر روزی این اتفاق رخ دهد، یک نقطه تاریخی می شود.